

درباره فعالیت حزب در کردستان

(اسنادی از مباحثات درونی حزب کمونیست ایران)

مصور حسن

* کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

* جمع بندی از مباحثات اخیر در تشکیلات کردستان حزب
بیانیه ارائه شده به بلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب

* نامه سرگشاده خطاب به رفقای حزب
در تشکیلات کردستان حزب

فهرست

مقدمه

نوشته اول:

۳

* کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

۳

توضیحی درباره این جزوه

۵

۱ - مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

۵

مقدمه

۶

مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

۱۶

۲ - حزب کمونیست، کومله و کمونیسم کارگری

۱۶

یک ارزیابی فشرده

۲۴

از کنگره دوم حزب تا کنگره سوم

۲۶

کنگره سوم و پیکار برای کمونیسم کارگری

۲۷

کمونیسم کارگری و کومله. کنگره ششم و پس از آن

۳۱

۳ - آینده کومله و دورنمای فعالیت ما در کردستان

۳۱

مقدمه

۳۴

حقایقی درباره کمونیسم در کردستان. کومله واقعا چیست

۳۸

وظایف خود را از کجا باید استنتاج کنیم.

۴۰

وظایف اساسی ما در دوره کنونی (یک تصویر کلی)

۴۱

وظایف ما در عرصه های اصلی

۴۱	سازماندهی حزبی در شهرها
۴۴	سازماندهی توده‌ای کارگران
۴۵	مبارزه در اشکال قانونی
۴۸	سازماندهی اعتراض توده‌ای
۴۹	رهبری
۵۰	موقعیت پس از ختم جنگ ایران و عراق
۵۲	جغرافیای فعالیت کومله
۵۲	مبارزه مسلحانه
۵۳	اردوگاه چه میشود
۵۵	رهبری کومله
۵۶	رادیوها
۵۶	سایر ارگانها

فهرست دوم:

* جمع‌بندی از مباحثات اخیر در تشکلات کردستان حزب
بیانیه ارائه شده به پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب

۵۹	مقدمه
۶۰	۱ - سابقه و نحوه بروز مساله
۶۴	۲ - کمونیسم کارگری و مباحثات درون حزبی
۶۶	۳ - وضعیت امروز
۶۸	۴ - درباره قطعنامه مصوب پلنوم پنجم کومله
۷۰	۵ - مناسبات درون حزبی
۷۲	۶ - در خاتمه

*** نامه سرکشاده خطاب به رفقای چپ در تشکلات کردستان حزب**

۷۵

مقدمه

- ۷۵ موقعیت بعد از پلنوم شانزدهم و وظایف چپ
- ۷۷ پلنوم ششم کومهله: بازگشت به اعتراض از پائین؟
- ۸۳ استعفاها، تصفیه و برخورد به طرفداران سابق راست
- ۸۷ درباره کنگره هفتم و مساله کنگره فوق‌العاده
- ۸۹ فراخوان ما
- ۹۰

www.KetabFarsi.com

مقدمه

قریب یکسال، از بهمن ۶۷ تا بهمن ۶۸، مبارزه و مباحثات درونی بر حرارتی در حزب کمونیست ایران جریان یافت. اینکه ریشه های این کشمکش چه بود و چه مسائلی در این میان حل و فصل میشد، خود یکی از موضوعات مورد مشاجره بود. اما آنچه در دل این جنگها بهرحال مسجل شد این بود که ما شاهد کشمکش گرایشات سیاسی و اجتماعی واقعی در درون حزب هستیم. کشمکشی که نهایتاً آینده سیاسی حزب کمونیست را تعیین خواهد کرد.

تعمین ما از ماهیت گرایشات درون حزب کمونیست ایران و مسائل مورد مشاجره میان آنها در "تفاوتهای ما" و سایر اسنادی که پس از کنگره سوم حزب پیرامون این موضوع به چاپ رسیده است منعکس است. مباحثات داغ یکسال گذشته نمودی از همین کشمکش های بنیادی در حزب کمونیست بود. اما آنچه توده اعضا و فعالین حزب را به نحو پهبسابقه ای به شرکت در این مجادلات کشانید و آن ظاهر حاد و بر حرارت را به آن بخشید ربط مستقیمی بود که کشمکش گرایشات درون حزبی به تشکیلات کردستان حزب و دورنمای فعالیت کومله پیدا کرد.

آنچه در این مجموعه میخوانید اسنادی از این دوره پر تلاطم در حزب کمونیست ایران است. این اسناد مبین نظرات یک گرایش معین، گرایش کمونیسم کارگری، در مورد کار حزب در کردستان و دورنمای کومله بطور اخص است. طی این دوره مباحثات بسیاری از رفقای حزبی در سطوح مختلف در دفاع از تزه های مطرح شده در نوشته های فوق و در دفاع از مواضع چپ در حزب کمونیست ایران نوشتند و سخنرانی کردند. این مجموعه بنابراین همه ادبیاتی را شامل نمیشود که در راستای این مباحث مطرح شدند.

آنچه دلیل انتخاب این نوشته ها برای این مجموعه است اینست که اولاً، این اسناد خود نقش تعیین کننده و معوری در طول این دوره داشته اند و گماهیش کل قطب بندی در درون حزب حول برخورد به این نوشته ها شکل گرفت. ثانیاً، این اسناد بعنوان دیدگاههای یک کانون معین در درون حزب، که ناشر این مجموعه است، ارائه شد. و بالاخره خود این اسناد به بهترین وجه خواننده را در جریان نکات مورد بحث و مراحل که کشمکشهای درون حزبی طی کرد قرار میدهد.

قصد ما از انتشار این اسناد معرفی بیشتر نظرات و سیاستهای گرایش سوسیالیستی کارگری در حزب است. این اسناد اگر چه اساساً به مهارزه حزب در کردستان مهوردازند، با اینحال مستقیم و با غیر مستقیم تصویر روشن تری از متد و فکرش ما، تبیین ما از کمونیسیم کارگری، شیوه برخورد ما به حزب کمونیست و پلاتفرم عملی ما در کردستان بدست میدهند.

این مجموعه شامل سه متن است که در مقاطع مختلف توسط منصور حکمت نوشته شده است و در عین حال مبین نظرات جمعی بود که بعداً کانون کمونیسیم کارگری نام گرفت. در ابتدای هر یک از این سه نوشته توضیحاتی را که در زمان انتشار آنها در درون حزب ضمیمه آن بوده است آورده ایم و لذا نیازی به توضیح بیشتر در این مقدمه نیست.

منصور حکمت،

رضا مقدم،

ایرج آذرین،

کوروش مدرسی

اول اردیبهشت ۱۳۶۸

نوشته اول :

مؤننسم كاركرى

و فعالت حزب در كردستان

www.KetabFarsi.com

توضیحی درباره این نوشته

نوشته‌ای که میخوانید از سه بخش اصلی، یا سه مقاله مرتبط باهم، تشکیل شده است. این جزوه بعنوان حاصل سمینار دوم از سلسله سمینارهای کمونیسم کارگری که دستور آن را فعالیت حزب در کردستان تشکیل میداد در اختیار رفقای حزب کمونیست ایران قرار میگردد. بخش اول این جزوه، تحت عنوان "مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی" بحثی عمومی است که به اختصار روش برخورد ما را در ارزیابی احزاب سیاسی بطور کلی و حزب کمونیست ایران بطور اخص تشریح میکند. این بخش کامیاب همان مضامینی را در برمیگیرد که بعنوان مقدمه به بحث دورنمای حزب در کردستان در سمینار فوق‌الذکر مطرح شد. بخش دوم، تحت عنوان "حزب کمونیست، کومله و کمونیسم کارگری" ارزیابی فشرده‌ای از حزب کمونیست، روند شکل‌گیری آن و گرایش‌های درونی آن بدست میدهد. نکات اصلی در این مبحث قبلاً چه در سمینارهای کمونیسم کارگری و چه در پلنوم‌ها و جلسات رسمی حزبی مطرح شده‌اند. این متن برای تکمیل این جزوه و برای گنجاندن بخشهایی از سمینار دوم از نو نوشته شده است. بخش سوم، "آینده کومله و دورنمای فعالیت ما در کردستان" با تغییر یکی دو جمله عین متنی است که در تاریخ ۶۸/۳/۵ در اختیار شرکت‌کنندگان در سمینار دوم کمونیسم کارگری قرار داده شد. خود آن نوشته مهمتی بود بر صحبت‌های رفیق منصور حکمت در پلنوم چهاردهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در بهمن ماه ۱۳۶۷ و سخنرانی وی در جلسه مشترک ک.م. حزب و ک.م. کومله پس از پایان پلنوم چهاردهم.

با این نوشته ما وظیفه خود را در توضیح و تشریح نظرات اثباتی‌مان در مورد فعالیت حزب در کردستان انجام شده تلقی میکنیم. این نوشته به‌علاوه اسناد و

قطعنامه های حزبی که بر مبنای همین نظرات در طول سالهای گذشته چه بطور علنی و چه در سطح درون حزبی تنظیم شده و به تصویب رسیده است، بنظر ما برای اینکه هر رفیق حزبی تحلیل ما و آلترناتیوهای عملی ما در قبال مسائل حزب در كردستان و نیز موارد اختلاف ما با سایر خطوط در حزب را به روشنی بداند کافی است. بنابراین نوشتن مطالب درونی دیگر و یا پلمیک با اظهار نظرهای شفاهی‌ای که در مورد مباحثات ما میشود را ضروری نمیدانیم. قصد ما ترویج این نظرات نیست بلکه قرار دادن آنها بعنوان یک دیدگاه معین در پیشروی کل تشکیلات است. بسط بیشتر مباحثات کمونیسم کارگری و استنتاج عملی از آن دربارۀ عرصه های فعالیت حزب کاری است که ما از طریق انتشار مقالات، سمینارها، و ارائه قرارها و قطعنامه های لازم و غیره دنبال خواهیم کرد. مطالعه این جزوه میتواند تصویر روشنی از نقطه نظرات ما در ارزیابی حزب کمونیست و کومله و دورنمای فعالیت ما در كردستان بدست بدهد. همچنین امیدواریم رفقا با مطالعه این نوشته ها شناخت بهتری از حرکتی که پس از کنگره سوم برای پیشبرد مباحثات کمونیسم کارگری آغاز کرده‌ایم بدست بیاورند. هر سه بخش این جزوه توسط رفیق منصور حکمت نوشته شده، اما نظرات جمعی هر سه ما را بهان میکنند.

ایرج آذرین، منصور حکمت، رضا مقدم

اول مرداد ۱۳۶۸

۱- مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

مقدمه

قبل از اینکه وارد بحث در مورد کومله و کردستان بشویم، ترجیح میدهم ابتدا قدری به سمینار قبل و موضوعات تحلیلی تر و ثوریک تری که آنجا مطرح کردم برگردم (۱). بطور مشخص میخواهم اینجا در مورد احزاب سیاسی و رابطه آنها با جامعه و تاریخ اجتماعی و با طبقات حرف بزنم. من اینجا به این تئوریهی مقدماتی احتیاج دارم زیرا در طول این بحث میخواهم به چند مساله مهم بپردازم. اول، ارزیابی از کومله، از خود پیروسم این یعنی چه. ارزیابی از یک سازمان؟ ارزیابی از یک جنبش؟ از یک دوره؟ یا ارزیابی از یک طبقه؟ وقتی ما از "دورنمای کار ما در کردستان" حرف میزنیم، باید این را روشن کنیم که منظور ما دورنمای کار یک حزب در کردستان است؟ دورنمای کار یک طبقه است؟ دورنمای جنبش ملی است؟ باید روشن کنیم که صحبت درباره کدام اینها بر دیگری مقدم است و غیره. تا آنجا که به بحث ما درباره کومله مربوط میشود، همانطور که بعداً به آن معصلاً بر میگردم، کومله یک جزء تعسک ناپذیر از یک تاریخ وسیعتر است. کومله تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران نیست که بود و نبودش مستقیماً تأثیر مهمی بر جهان پیرامونش نگذارد. کومله سازمانی است که تاریخاً در دل جامعه جای گرفته و رابطه تنگاتنگی با آن دارد. بنابراین بحث ارزیابی کومله، بحث ارزیابی نقش یک سازمان سیاسی در تاریخ معاصر خودش است و درک رابطه ایندو با هم.

ثانیا باید این مقدمه تحلیلی تر را بگویم، چرا که باید مقداری درباره مساله ملی

و طبقاتی در کردستان صحبت کنم و آنجا هم باید رابطه این مسائل اجتماعی را با حزب کمونیست در کردستان توضیح بدهم.

و بالاخره باید این مقدمات را بگویم چرا که لازم است حد فاصل متدولوژیک خود را با خطوط دیگری که در این حزب مهبینم روشن بکنم. این مقدمات به من امکان میدهد که این گرایشات در درون حزب را بشناسانم و بگویم که متد برخورد هر یک از آنها به کار ما در کردستان و به کومهله چیست و اختلافات این گرایشها به چه اشکالی بروز میکند.

مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

در سمینار قبل گفتم که تبیین مارکس از تاریخ، و در واقع هر کس که معتقد به عینی بودن تاریخ است، این است که عینیت تاریخ در قانونمندی حرکت آن است. تاریخ یک سلسله وقایع و رویدادهای تصادفی نیست، رویدادهائی نیست که صرفاً بر مبنای اراده انسانهای هر دوره رخ داده باشد. تاریخ یک قانونمندی بنیادی دارد که بر مبنای آن حرکت میکند. در سمینار قبل سعی کردم بطور خلاصه بگویم که مارکس این قانونمندی را چگونه توضیح میدهد. بحث مارکس اینست که انسانها در تلاش ناگزیرشان برای بقا، مادی خود و برای باز تولید خودشان بعنوان انسان وارد روابط متقابل اجتماعی میشوند. جامعه شکل اولیه و پیشفرض وجود انسان است. در هر مقطع انسانها در مناسبات اجتماعی با هم پسر میبرند که حول مساله تولید و بازتولید سازمان یافته است. بنابراین سوال اینست که این جامعه و این مناسبات چگونه تغییر میکند و از چه "حکمتی" تبعیت میکند. مارکس سر نخ تمام تکامل تاریخی را در همین مناسبات پیدا میکند. اما مارکس بطور بلافاصله و بلاواسطه از تولید به تغییر جامعه و روند تاریخ عقب نمیزند. مارکس گام به گام لایه ها و سطوحی از تحلیل را مطرح میکند و از تولید و باز تولید گام به گام بحث خود را کنکرت تر میکند تا به نقش پراتیک و اراده و عمل انسان در تغییر جامعه میرسد. بنابراین مارکس که قانونمندی تغییر جامعه را در مناسبات تولید جستجو میکند، برای توضیح مکانیسم عملی این تغییر یکی پس از دیگری سطوح مشخص تری را وارد بحث میکند، که هر یک ریشه در بنیاد اقتصادی جامعه دارند، تا بالاخره نه فقط نقش اراده و آگاهی و پراتیک انسان بلکه جایگاه خرافه و مذهب و پندارهای بشر را در تغییر اوضاعش معین میکند و توضیح میدهد. برای مارکس، تاریخ از قوانین عینی ای

تبعیت میکند، اما بهرحال این انسانها و حرکت آنها است که تغییر را باعث میشود و این قوانین را به عمل در میآورد. در جلسه قبل گفتم که مارکس چگونه در حرکت این انسانها، موقعیت آنها در مناسبات تولید و به عبارت دیگر موقعیت طبقاتی آنها را مینا قرار میدهد. مبارزه طبقاتی، که ریشه در مناسبات تولید دارد اما نهایتاً چیزی جز پراتیک توده وسیع انسانها نیست، پیشبرنده تاریخ واقعی و عنصر تحول جامعه و مناسبات انسانها از شکلی به شکل دیگر است.

در جلسه قبل توضیح دادم که برای مارکس مبارزه طبقاتی شکل ایده‌آلیزه شده‌ای از جدال کسانی نیست که از طبقات سخن میگویند و بنام آنها جدال میکنند، بلکه کشمکش و تقابل دائمی در جامعه میان خود این طبقات است. جدالی عینی که دائماً میان انسانهایی که در مکانهای مختلف تولیدی قرار گرفته‌اند در جریان است. این جدال هر روزه است، وقعه ناپذیر است و در ابعاد مختلف، خواه پنهان و خواه آشکار ادامه دارد. این روح تاریخ برای مارکس است. اگر تاریخ از حکمتی تبعیت میکند اینست که مناسبات تولیدی انسانها را در موقعیتی قرار میدهد که روبروی هم قرار میگیرند و اینها با کشمکش خود اصل مناسبات تولید را هم دگرگون میکنند. در نتیجه تاریخ جامعه از الگوئی تبعیت میکند و در هر مقطع دارد به تضادهای موجود در مناسبات تولید پاسخ میدهد.

اما باز هم این بحث، یعنی بحث مبارزه طبقاتی، آخرین سطح کنکرت شدن مارکس در توضیح تاریخ نیست. مساله اینست که این تضادهای زیربنائی و کشمکش طبقاتی ناشی از آن خود را در یک کشمکش‌های روبنائی نشان میدهد که تنها از طریق آنها تضادهای زیربنائی حل و فصل میشود. تضاد میان محدودیت مناسبات تولید و رشد نیروهای تولیدی جامعه خود را بصورت طبعی از کشمکش‌ها میان انسانها بر سر مسائل متنوع، در ابعاد سیاسی، حقوقی، فکری، هنری، ادبی، ایدئولوژیکی و غیره نشان میدهد. این کشمکش‌ها در این سطح روبنائی، یعنی سطحی که بالاخره انسان را بعنوان عنصر فعاله وارد صحنه میکند، است که تکلیف تضادهای بنیادی را روشن میکند و جامعه را از یک مرحله تاریخی به مرحله‌ای دیگر میبرد. در بخش اعظم این تاریخ شعور انسانها و آگاهی آنها از روندهای زیربنائی‌ای که با جدال خود به جلو میبرند محدود است. بعنوان مثال، بورژوازی ایران در قرن نوزدهم پیدا میشود و گام به گام قرار است سرمایه‌داری در این کشور رشد کند و این نظام اجتماعی و اقتصادی نوین بورژوائی جایگزین نظام کهنه بشود. این یک نیاز اجتماعی است که در رشد تولید و در مناسبات اجتماعی تولید ریشه دارد. اما این روند نه لغت و عربان تحت این پرچم، بلکه تحت یک سلسله

درباره فعاليت حزب در كردستان

این سند مربوط به این است که در مورد حزب در کردستان و فعاليت آن در این منطقه است. این سند در مورد حزب در کردستان و فعاليت آن در این منطقه است. این سند در مورد حزب در کردستان و فعاليت آن در این منطقه است.

ميشود. انقلاب مشروطيت ميشود، صحت از مدرن شدن تعليم و تربيت و آموزش زنان ميشود، از نقش مطبوعات و آزادي آنها صحت ميشود، از محدوديت حقوق سلطنت حرف زده ميشود، ناسيوناليسم تقويت ميشود و نهاز به ساختن يك هويت ملي براي ايران به جلو رانده ميشود، رضا شاهي پيدا ميشود، صنعت و مدرنيزاسيون اداري و تمرکز قدرت دولتي به يك امر تبديل ميشود، جنبش ملي شدن صنعت نفت پا ميگردد، مصدق و مصدقيسم پيدا ميشود که آرمان استقلال سياسي و حق حاکميت ملي بورژوازي ايران را به جلو ميراند، اصلاحات ارضي مطرح ميشود، علميه وابستگي به امپرياليسم و دولت عروسکي پرچم بلند ميشود. اينها هر يك آرمانهاي انسانيهاي زياد و امر سياسي و مهارزاتي آنها بوده است. هر يك از اينها نمودار وجود جدالهاي متعدد سياسي و فکري و اقتصادي در ميان بخشهاي مختلف جامعه است. انسانها در اين جنبشها و در اين سنتهاي مهارزاتي و اعتراضی و انتقادی و حکومتی شرکت میکنند، اما با شرکت شان در اينها تکليف کل بورژوازي شدن جامعه را روشن میکنند. اگر به اين شيوه به تاريخ ايران نگاه بکنيد، آنوقت از انقلاب مشروطيت تا جمهوري اسلامي يك روند مرکب اما جهت دار و دارای قانونمندی را به شما نشان ميدهد. عروج بورژوازي ايران از درون نظام کهنه، و سپس رو در روئی آن با آنتی تز خودش، تبديل سرمايه داري به نظام کهنه ای که اکنون خود مورد اعتراض است، چکيده اين تحولات متنوع و درونمايه مکاتب و جنبشها و سنتهاي مهارزاتي و شخصيت هاي سياسي مختلفی است که در تمام طول ايندوره پيدا شده اند و نقش بازی کرده اند و به مصاف هم رفته اند. در اين پروسه احزاب متعدد ساخته شده، لبردها شده، قلم ها بدست گرفته شده، جدالها صورت گرفته. اما هر کدام از اينها گوشه ای از يك تاريخ عيني و مادي را جلو برده است که حکمت و قانون اساسي آن در زيربنای جامعه و جدال طبقات اصلي آن قابل مشاهده است.

احزاب سياسي در اين سطح از بحث و در اين سطح از واقعيت وارد ميشوند، احزاب سياسي اشکال گردآمدن انسانها و شرکت شان در اين جدالهاي متعدد و متنوع روپنائي است. و مستقل از اينکه اين احزاب راجع به خودشان چه ميگويند، با نگاه کردن به تاريخ واقعي که وجود آنها را ايجاد کرده است و با مشاهده اينکه در جهان مادي اينها عملا دارند کدام حرکت تاريخي را منعکس میکنند و به جلو ميرانند ميتوان درباره آنها حکم داد. بعبارت ديگر پشت هر کشمکش سياسي و حقوقی و عقيدتي، يك کشمکش واقعي طبقاتي وجود دارد، که احزاب سياسي را بايد در چهارچوب و در سایه روشن با

این سند مربوط به این است که در مورد حزب در کردستان و فعاليت آن در این منطقه است. این سند در مورد حزب در کردستان و فعاليت آن در این منطقه است. این سند در مورد حزب در کردستان و فعاليت آن در این منطقه است.

این جدالهای بنیادی ارزیابی و دسته بندی کرد. باید این را دید که حزب سیاسی از چه معضل مشخص در تاریخ مادی جامعه مایه گرفته است و به کدام معضل مشخص در آن دارد جواب میدهد. اینکه این حزب چرا وجود دارد، با این تاریخ واقعی چه رابطهای دارد، آیا نقش مهمی دارد یا خیر، آیا جریانی بالنده یا میرنده است و غیره تماما باید با این متن قضاوت شود. کومله و حزب کمونیست ایران را هم باید در پرتو همین بحث ارزیابی کرد.

کشمکش های بنیادی در جامعه هم به یکی منحصر نیست. در هر جامعه همواره نشانه هایی از گذشته و حال و آینده وجود دارد و در کنار آنچه موجود است جوانه هایی از آینده و بقایائی از گذشته وجود دارد. جدال کار و سرمایه در جوار جدال سرمایه با مناسبات پیشین پیدا میشود و رشد میکند. علاوه بر متن هر جدال اساسی طبقاتی هم اختلافات متعددی میان بخشهای مختلف بر سر جزئیات و بر سر اشکال تحول اجتماعی مشاهده میکنند. این جدالهای اساسی و تمام سایه و روشن های درونی آن سرچشمه سنتهای سیاسی هستند که احزاب سیاسی تازه در درون آنها متبلور میشوند و شکل میگیرند. بنابراین پیش از آنکه به احزاب سیاسی برسیم باید سنتها و جریانات سیاسی را تشخیص بدهیم و اینکه هر یک از اینها نه فقط منافع کدام طبقه اجتماعی را منعکس میکنند، بلکه در درون اردوی این طبقه کدام تأکیدات، کدام اولویات ها و کدام افق ها را نمایندگی میکنند. لیبرالیسم بعنوان یک سنت سیاسی، که احزاب متعدد در جوامع مختلف بوجود آورده، یا سنت ناسیونالیسم که آنها احزاب متعدد داشته و دارد، هر دو گرایشات و سنتهای سیاسی یک طبقه اند، اما یکی نیستند و بارها در تاریخ جوامع اینها را حتی در برابر هم پیدا میکنیم. بنابراین تنوع احزاب سیاسی امری طبیعی و اجتناب ناپذیر است. پشت این احزاب طبقاتند. اما این رابطه یک به یک نیست. تنوع احزاب سیاسی ناشی از این واقعیت است که انسانها در سطحی روبنائی، یعنی در اشکال سیاسی و حقوقی و فکری و غیره، وارد کشمکش های اجتماعی شده اند و کشمکش های بنیادی طبقاتی به طیف وسیعی از جدالهای سیاسی و مشخص در جامعه ترجمه میشود. عبارت دیگر تعادل طبقات اصلی جامعه معضلات اجتماعی متعددی را مطرح میکند، بر مبنای این معضلات گرایشات و سنتهای مبارزه سیاسی متعددی شکل میگیرد و بر متن این سنتها و گرایشات احزاب سیاسی بسیار متنوعی بوجود می آیند که در هر دوره پیشقراول و سازمانده فعالیت سیاسی انسانها بر مبنای این سنتها و یا تلمیعی از آنها هستند.

از سوی دیگر، احزاب سیاسی ابزارهای گرایشات اجتماعی برای بسیج کل نیروی طبقه

درباره فعالیت حزب در کردستان

خویش تحت پرچم اهداف و افق ویژه خود و برای حاکم کردن کل این اهداف و افق در سطح جامعه هستند. احزاب سیاسی، در درون هر سنتی که شکل گرفته باشند به‌شماروی کل جامعه و طبقات اصلی آن قرار میگیرند و برای بسیج کل پایه مادی خود در جامعه تلاش میکنند. تازه در این روند است که طبقات اجتماعی به کمک احزاب سیاسی به کشمکش‌های بنیادی میان خود معنی عملی و سیاسی میدهند. تنها به این طریق است که آنها تناقضات ناشی از موقعیت اقتصادی شان و اختلاف در منافع پایه‌ای طبقاتی شان را به اختلافات سیاسی بر سر تحولات کنکرت اقتصادی و سیاسی و غیره در جامعه ترجمه میکنند و قادر به عمل سیاسی میشوند. احزاب سیاسی کشمکش طبقاتی را متعین میکنند و فضای لازم برای دخالت انسانهای یک طبقه در تعیین تکلیف روندهای تاریخی را بوجود میآورند. احزاب سیاسی از شکافهای طبقاتی مایه میگیرند، اما در مرحله بعد خود تازه ظرف عمل سیاسی طبقات میشوند. تاریخ جامعه نه بصورت رو در روئی لغت و عریان و غیر متعین طبقات جلو میبرد و نه بصورت مبارزه مستقیم و سازمانی احزاب با هم. بستر جلو رفتن این تاریخ کشمکش طبقات اجتماعی تحت پرچم سنتهای مبارزاتی و احزاب سیاسی معین است.

سنتهای مبارزاتی و احزابی که این نقش را پیدا میکنند، یعنی بتوانند فشار عمومی و پایه‌ای مطالبات و افق‌های طبقاتی را به فشار سیاسی و مادی در جامعه تبدیل کنند، احزابی اجتماعی‌اند. احزاب دخیل در تاریخ هر دوره‌اند. اما معنی این حرف این نیست که این احزاب عینا نماینده کل آن منفعت طبقاتی و کل آرمان آن طبقه‌اند. جنبش سیاسی طبقه در هر دوره بالاخره به افق سیاسی و توان سنت سیاسی و حزبی که رهبری‌اش را بدست گرفته است محدود میشود. تاریخ واقعی، اما، تاکنون از طریق همین بسیج کل نیروهای طبقاتی حول افق‌های محدود جلو رفته است.

بهرحال میخواهم این را بگویم که این سطوح در بحث ما و در ارزیابی ما از حزبی که ساخته‌ایم وجود دارد. از دل کدام سنتهای اعتراضی و مبارزاتی در جامعه پیدا شده‌ایم. معضلات کدام طبقه و با طبقات مایه پیدایش حزب ما بوده است، چه رابطه‌ای با طبقه در صحنه سیاسی پیدا کرده‌ایم و کدام افق را جلوی جامعه و جلوی طبقه قرار میدهم و چه رابطه عملی‌ای با طبقه کارگر در صحنه پرتاک اعتراضی داریم. بنابراین خیلی روشن است که ارزیابی ما از حزبان نمیتواند یک ارزیابی یک بعدی و تک جویی، خوب است یا بد، کارگری است یا نه، اجتماعی است یا نه، باید بخود بهالذات یا نه، باشد. من میخواهم تصویر عینی و مارکسیستی از حزب، و از کومپله که موضوع بحث امروز است،

این احزاب در دوره مبارزه سیاسی و اجتماعی خود در کردستان

این احزاب در دوره مبارزه سیاسی و اجتماعی خود در کردستان

بدهم. نمیخواهم خیال کسی را راحت و یا ناراحت کنم و یا به پراتیک تاکتونی نمره بدهم. باید بدانیم که راجع به هر یک از این ابعاد یک حزب و یک جنبش طبقاتی چه ارزیابی‌ای داریم. بدون این صحتی از یک درک درست و مارکسیستی از "چه باید کرد" مان و دورنما و وظایفمان نمیتواند در میان باشد.

یک نکته کمونیسم کارگری را بعنوان یک سنت اعتراضی و یک گرایش حزبی طبقه کارگر از نظر آنچه که تاکنون گفتم از سایر حرکت‌های حزبی در جامعه متمایز میکنند. (منظور من از کمونیسم کارگری اینجا بحث‌های پس از کنگره دوم با مواضع خودم نیست. من این کلمه را بجای کلمه کمونیسم بکار میبرم. منظور من آن گرایش کارگری است که مانیفست کمونیست را بعنوان بهانه خودش صادر کرد). این تمایز در این است که این گرایش حامل کل آرمان کارگری و کل افق کارگری برای تغییر جامعه است و برخلاف سنت‌های مبارزاتی دیگر در جامعه و برخلاف سایر احزاب سیاسی طبقات مختلف منفعت و افق ویژه و محدودی را دنبال نمیکند. مارکس اینرا در مانیفست کمونیست بروشنی بیان میکند:

"کمونیستها حزبی مجزا در برابر سایر احزاب طبقه کارگر نیستند. آنها هیچ منافع جدا از منافع پرولتاریا بطور کلی ندارند. آنها اصول فرقه خاصی برای خود بمنظور شکل دادن و قالب زدن به جنبش پرولتاریائی نساخته‌اند. کمونیستها فقط از این جهت از سایر احزاب طبقه کارگر متمایزند که: ۱ - در مبارزه کشوری پرولترهای کشورهای مختلف، آنها منافع مشترک کل پرولتاریا را برجسته میکنند و به پیش می‌رانند. ۲ - در مراحل مختلفی که مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی باید طی کند، آنها همواره و همه جا نماینده منافع کل جنبش‌اند.

بنابراین از یکسو، از نظر عملی، کمونیست‌ها پیشروترین و مصمم‌ترین بخش احزاب کارگری هر کشورند، بخشی که تمام بخش‌های دیگر را به جلو سوق میدهد، و از سوی دیگر، (از نظر تئوریک) آنها این امتیاز را بر کل توده عظیم پرولتاریا دارند که مسمر پیشروی، شرایط و حاصل نهائی کل جنبش پرولتاریائی را بدرستی میشناسند."

این جمله
سنگ بنیاد
آل ان تضاد
ندارد

بنابراین کمونیسم کارگری بخشی از جنبش طبقاتی است که منافع و آرمان‌های کل این جنبش و افق پیشروی و پیروزی تمام و کمال آنرا نمایندگی میکند. با اینحال این به آن

معنی نیست که این بخش، این گرایش، بطور اتوماتیک افق خود را بر جنبش طبقه کارگر مسلط کرده، و پراتیک اعتراضی کارگر را رهبری میکنند. کمونیسم کارگری هم، بعنوان یک سنت سیاسی و مبارزاتی تابع همان ملزوماتی است که به آن اشاره کردم. باید بتواند نگرش خود را به کل طبقه تسمی بدهد، باید بتواند نیروی طبقه را حول اهداف و آرمانهای خود، که در این مورد ابتدا "ویژه" نیست، بسیج کند و در صحنه عمل سیاسی به میدان بکشد. کمونیسم کارگری هم باید بتواند احزاب سیاسی قدرتمند از خود بیرون بدهد و خود را به پراتیک اعتراضی طبقه در مقیاس وسیع مرتبط کند.

از نظر تاریخی، کمونیسم کارگری از همان دوره مارکس به این سو همواره یک سنت مبارزاتی زنده بوده است. در مقاطعی در تاریخ کشورهای مختلف احزاب سیاسی خود را هم بوجود آورده و طبقه کارگر را به انقلاب نیز کشانده است. کارنامه این گرایش گواه دخیل بودن جدی آن در تاریخ قرن بیستم است. مدتی طولانی است که بدنبال شکست تجربه کارگری در شوروی این گرایش احزاب سیاسی جدی ای بیار نیاورده است. علل این را جای دیگری بحث کرده‌ایم. اما بعنوان یک سنت مبارزاتی این جریان نقش کماکان مهمی در جنبش کارگری داشته، هر چند در کشورهای زیادی این نقش بیشتر بصورت "سوق دادن سایرین به جلو" نمودار شده و در اعتراضات جاری کارگری و در شکل دادن به ذهنیت و نگرش و روشهای رهبران جنبش اعتراضی طبقه نقش خود را بازی کرده است.



قبل از پایان این بخش میخواهم با سایر نگرشها در حزب در زمینه ارزیابی از کومپله حد فاصل خود را روشن بکنم. من درباره کومپله زیاد صحبت کرده‌ام. تصویر من همین چیزی است که گفتم. من به یک تاریخ واقعی و ایزکتیو، به یک مبارزه عینی میان طبقات اجتماعی قائم و از زاویه این مبارزه است که همواره میکوشم به حزب و به کومپله نگاه بکنم. همین متد مرزبندی‌ای میان شیوه برخورد من به مساله ارزیابی کومپله با سایر برخوردهائی که در این حزب هست بوجود می‌آورد. اولین شیوه‌ای که میخواهم مرز خود را با آن روشن کنم، شیوه برخوردی است که ارزش و جایگاه تاریخی کومپله برای مبارزه کارگران را درک نمیکند. کسانی که این شیوه را دارند یا خود نسبت به مبارزه کارگر نااحساسند و یا چنان تصویر ایده‌آلیزه شده و کتابی از این مبارزه دارند که نمیتوانند ببینند تاریخ واقعی این مبارزه هم اکنون چگونه به کومپله گره خورده است.

شخصا پارها جواب این ایراد را که "کومله سازمانی دهقانی است"، "ناسیونالیست است" و غیره به این و آن دادام. این دیدگاه از یک سلسله تصاویر تجربیدی دربارہ کمونیسم و مبارزه کارگری شروع میکنند و چون کومله را مطابق الگوی خود، خواه از لحاظ نظری و خواه عملی، نمیپند و چون تصویری از جدال گرایشات در حزب ما ندارد، کلا ارزش و پتانسیل تاریخی کومله و جایگاه واقعی آن در مبارزه کارگری را منکر میشود.

دیدگاه دیگر کاملا عکس این است. کومله را میپند و تاریخ را نمیپند.

"کومله هست پس من هستم". در این شیوه برخورد کومله بعنوان یک سازمان ایده‌آل‌سز میشود و به یک امر درخود تبدیل میشود. حکمتش را از خودش میگیرد. تشکیلات نقطه شروع تعقل و ارزشها و معیارهاست. گفتم که حتی اگر تشکیلاتی اینطور راجع به خودش فکر کند باز هم ما بعنوان مارکسیست موظفیم آن را در سایه روشن با کشمکشهای اجتماعی واقعی که در پس آن نهفته است و آن را ایجاد کرده است و در رابطه با معضلات اجتماعی که به آن پاسخ میدهد قضاوت کنیم. اصل اصالت تشکیلات، سیاست و تاریخ جاری بیرون خودش را معر نمیکنند. برعکس خود نشاندهنده اینست که سنت سیاسی که این تشکیلات را بوجود آورده معروض گرفته میشود و تقدیس میگردد.

یک تشکیلات ابزار پیشبرد سیاست طبقاتی معین است حتی اگر خودش، مانند مجاهدین، خود را مبدا تاریخ و یک ارزش درخود بیانگارد. تقدیس تشکیلات فقط یعنی نمکین به سیاست خودبخودی حاکم به تشکیلات، یعنی پذیرش و معروض گرفتن و تقدیس موقعیت عینی و موجود تشکیلات در جدال عینی طبقاتی. اگر دقت کنیم این تقدیس موجودیت تشکیلاتی و گسستن از هر نوع محک و ملاک بیرونی و طبقاتی برای توضیح حقانیت تشکیلات، خود یک سنت کار سیاسی بورژوازی است. برای کمونیسم کارگری اگر سازمان ارزش دارد برای اینست که دارد در یک تاریخ واقعی، در یک جدال وسیع اجتماعی به نفع طبقه کارگر نقش بازی میکند. هر لحظه که تشکیلات دیگر ابزار این مبارزه اجتماعی نباشد، و لاجرم ابزار امر دیگری بشود، تمام ارزش خود را برای کارگر و کمونیست از دست میدهد. از این موضع است که هنگامی که از نقطه نظر منفعت طبقاتی و از نظر امر کمونیسم کارگری به کومله نگاه میکنیم هم برای ما ارزش پیدا میکند و هم خود را موظف میبینیم که مدام تغییرش بدهیم. تنها با قرار دادن خود در موضع کسی که در یک کشمکش عینی اجتماعی و طبقاتی شرکت کرده است، میتوان تصویر درستی از ارزش و اعتبار یک حزب سیاسی و نقاط ضعف آن داشت. اختلاف من با دیدگاههایی که در این حزب در زمینه ارزیابی از کومله و دورنمای آن وجود دارد از همینجا سرچشمه میگیرد. من آن جریان را که قید

کومله را ميزند و پرايش شاهه بالا ميالدازد را جرياني به غايت روشنفکرانه مهالدم که نه از جدال اجتماعي واقعي چيزي فهميده و نه از مارکسيسم و از تئوري کمونيسم شناختي دارد. کساني که از موضع به اصطلاح کارگري ارزش کومله را منکر ميشوند، (و از اين قماش داشته‌ايم)، نميفهمند که مکانيسم چلو رفتن امر کارگران در جهان مادي چيست. نميتوان لهروي واقعي پيشبرنده تاريخ جاري کارگري را قلم گرفت، و تا وقتي سازمانی مطابق الگوي از پيشي بوجود نيامده، پکجائي منتظر شد. تاريخ واقعي طبقه کارگر در كردستان و آن کشمکش اساسي که امروز کارگر کرد را در برابر سرمايه و بورژوازي قرار داده است از طريق کومله پيش ميرود. تکامل مبارزه کارگري در كردستان امروز، پيشروي و يا درجا زدن آن، به عملکرد کومله گره خورده است. در قبال ديدگاه ديگر ميگويم کومله به اعتبار اين کشمکش اجتماعي بهروني ارزش پيدا ميکند. سازمان بزرگ و رزمنده و فداکار در تاريخ جهان زهاد بوده است. سوال اصلي اينست که اين سازمان با نبرد اجتماعي کارگر چه رابطه‌اي دارد. اين سوال نظري من نيست، سوال عملي کارگر است. در جهان ما نه فقط سازمانهاي سياسي، بلکه مقولات بسيار کلي تر و تجربيني تر هم، مانند اخلاقيت هنري، اخلاقيات، انساندوستي و غيره، بدون ارجاع به مبارزه اجتماعي واقعي فيالنفسه قابل ارزيابي نيستند. درباره تمام اينها فقط ميتوان از موضع کسي که در یک مبارزه اجتماعي و عيني دخيل و جانهدار است حکم داد. در یک کلمه شاخص ارزيابي ما از کومله بايد نقش آن و رابطه مادي آن با جنبش ضد سرمايه‌داري کارگر و دقايق و لحظات اين جنبش باشد، و نه فاكتورهاي کمي و کيفي خود اين سازمان، اينکه چند سال سابقه دارد، چه شدايدي را تحمل کرده است، از چه انسانهاي فداکار و با شهامتني تشکيل شده، از کدام تشکيلات ديگر بزرگتر است و غيره. از موضع تاريخ واقعي و اجتماعي مبارزه طبقات ميتوان قضاوت کرد که اين سازمان، با همين خواص داخلي‌اش، در چه دوره‌هائي به اين نبرد بهروني نزديکتر و دورتر بوده، اگر بخواهد ارزش سياسي‌اش را براي کارگر حفظ بکند و يا واقعا تحقق ببخشد چه بايد بکند، سياستني که در هر مقطع بر آن حاکم است و پراتيکي که انجام ميدهد تا چه حد به اين امر خدمت ميکند. اين برعهده هر تشکيلاتي است که خود را دائما با اين شاخص محک بزنند. اين برعهده هر سازمان کمونيستي است که مداوما نشان بدهد که دارد خود را به اين کشمکش اجتماعي بهرون خود و به امر کارگر در اين کشمکش مربوط و مربوط تر ميکند.

خلاصه ميکنم. کمونيسم کارگري آن ديدگامي در حزب ماست که به خود حزب از نقطه نظر یک جنبش اجتماعي نگاه ميکند. ما اين را فرض ميگيريم که حزبي که نام خود را

کمونیست گذاشته است باید به این کشمکش طبقاتی بیرون خود پاسخگو باشد و از آن مایه بگیرد. اما ما این را نیز میدانیم که تاریخاً حزب ما، و کومله بعنوان پدیده مشخصی در درون حزب، از این جدال عینی مایه نگرفته است، بلکه باید در یک روند بسمت این جنبش طبقاتی رانده شود. در این روند باید تفصیلات مادی در این حزب و در فکر و عملکردش صورت بگیرد. کمونیسم کارگری تا آنجا که به حزب کمونیست ایران مربوط میشود نیرویی برای تحقق هر چه سریعتر و جامع تر این انتقال است. این بخشی از تلاش ما برای ایجاد احزابی است که دیگر مستقیماً از جدال اجتماعی کارگر علیه سرمایه و فقط همین مایه میگیرند و به نیازهای آن پاسخ میدهند.

۲- حزب کمونیست، کومه‌له و

کمونیسم کارگری

یک ارزیابی فشرده

در برخورد به حزب کمونیست ایران و کومه‌له بعنوان بخشی از این حزب هم همین متد را باید بکار برد. باید از زاویه مبارزه طبقات اجتماعی و سنتهای اعتراض سیاسی طبقات به این تشکیلات نگاه کرد. باید پرسید حزب از چه کشمکش اجتماعی مایه گرفته است، از درون کدام سنت یا سنتهای سیاسی بیرون آمده، چه رابطه پراتیکی با طبقه کارگر پیدا کرده و کدام افق را جلوی آن میگذارد و بالاخره باید روشن کنیم که جهت حرکت این حزب چیست. پاسخ این سوالات را باید بر مبنای ارزیابی های عینی و تاریخی داد و نه بر مبنای تعلق خاطر و ایمان ایدئولوژیک. به صرف اینکه حزبی خود را مارکسیست میداند و از منافع طبقه کارگر حرف میزند فوراً نمیتوان آن را حزبی پرولتاریائی و رهبر طبقه کارگر تعریف کرد. ایدئولوژی و پراتیک سازمانی حزب ما در تعیین جایگاه طبقاتی و اجتماعی اش نقش دارد، اما این یک رابطه اتوماتیک نیست. حزب کمونیست ایران را هم نباید، مانند هر جریان دیگر، بر مبنای آنچه که اعتقاد دارد و آنچه که درباره خود میگوید قضاوت کرد. باید در موضع طبقه ایستاد و با پیشنی مادی به این حزب نگاه کرد و جایگاه آن و روند حرکت آن را شناخت.

من نظرم را درباره ماهیت و جایگاه حزب کمونیست ایران بدفعات تشریح کرده‌ام و این نظرات حتی بعنوان موضع رسمی حزب در نشریات ما چاپ شده. بنظر من حزب ما در یک موقعیت انتقالی است. از گوشه خاصی در جامعه پیدا شده و به سمت جای دیگری حرکت میکند. علت این خصیت انتقالی اینست که حزب ما ساخته تنها یک گرایش

اجتماعی و یک سنت مبارزاتی نیست. حزب ما چند پنی است. جدال میان این گرایشات و این سنتها که تا پیش از تشکیل حزب در چهارچوب وسیعتر اجتماعی ادامه داشت، امروز تا حدود زیادی به درون حزب ما رانده شده است. بخشی از مبارزه و کشمکش سنتهای سیاسی در جامعه ایران امروز جزء تاریخ درونی حزب ما شده. این گرایشات کاملا ملموس و قابل شناخت هستند و نهازی به حدس و گمان درباره آنها نیست.

حزب ما در درون یک سنت ضد پوپولیستی ساخته شد. سنتی که ما به آن مارکسیسم انقلابی ایران نام داده بودیم. اما این سنت ضد پوپولیستی، بخصوص آنجا که خود را در اشکال سازمانی شکل داده بود، فی‌الحال حاصل تلاقی دو سنت مبارزاتی اصلی در درون سوسیالیسم ایران بود. انقلاب ۵۷ سوسیالیسم کارگری در ایران را فعال کرد، مارکسیسم فضا و فرجه‌ای برای رشد پیدا کرد. در بهرون سازمانهای سیاسی چپ رادیکال جنبش کارگری با شوراها و مبارزه برای کنترل کارگری، با جنبش بهکاران و با اعتراضات روزمره برای گسترش اقتدار و حقوق کارگران وسیعا فعال شده بود. در درون چپ رادیکال ایران انتقاد مارکسیستی به بستر اصلی و پوپولیستی این چپ بالا گرفت. این جریان انتقادی ارتباط عملی و تشکیلاتی ویژه‌ای با تحرک مستقیم کارگری نداشت. اما منعکس کننده این فشار اجتماعی و به یک معنا نماینده آن در درون چپ رادیکال ایران بود. حاصل این تلاقی، برآیند این فشار اجتماعی و به شکل سوسیالیسم کارگری و این انتقاد مارکسیستی به پوپولیسم و پایه‌های سیاسی و برنامه‌ای چپ رادیکال ایران، قطب بندی شدن سریع چپ ایران و پیدایش یک جناح رادیکال و ضد پوپولیست در درون آن بود که سرعت در تمام جریانهای اصلی این چپ به سازمانها و فراکسیون‌های "مارکسیست انقلابی" شکل داد. این مارکسیسم انقلابی جریان حزبی و سازمانی سوسیالیسم کارگری ایران نبود، بلکه از نظر اجتماعی انتهای رادیکال چپ ایران بود. چپ ترین جناح آن بود. جناحی بود که برای نخستین بار در تاریخ دوره اخیر موجودیت چپ ایران پرچم نظریات و سیاستهای کارگری را در تقابل با طبقات دیگر و احزاب سیاسی که با تبیین‌های خلقی فشار طبقات دیگر را منعکس میکردند، بر افراشت. جریان مارکسیسم انقلابی در تقابل با تمام روایات خرده بورژوازی و بورژوازی از مارکسیسم، مدافع ارتدکسی مارکسیسم و تفسیر لنینی از تئوری مارکس بود. اما این جریان همچنان ایستگاه آخر رادیکالیزه شدن چپ رادیکال ایران بود. حوزه اجتماعی فعالیت این جریان همان بود. این جریان نه از محیط اعتراض کارگری مایه گرفته بود و نه در ارتباط

ويژه‌اي با آن قرار داشت. اولويت‌ها و مشغله‌هاي اين جريان نيز همچنان گمايش در چهارچوب غيرکارگري محدود بود. انقلاب ايران، يعني آن رويدادي که کل جامعه را تحت تاثير قرار داده بود، و شيوه برخورد به معضلات اين انقلاب محور اصلي تعکر سياسي اين جريان بود. ماتريال انساني و سنتهاي مبارزه عملي اين جريان نيز اساسا از همان چپ راديکال و غيرکارگري ايران اخذ شده بود. نکته‌اي که بهر حال اينجا بايد تاکيد کنم اين است که به اين ترتيب "مارکسيسم انقلابي ايران" خود یک چهارچوب موقت فکري و سياسي براي دو سنت مبارزاتي متفاوت بود. سوسياليسم کارگري و راديکاليسم چپ غيرکارگري ايران. شکافهاي ميان اين دو سنت تا مقطع طرح مباحثات کنگره اول اتحاد مبارزان کمونيست هنوز مشهود نشده بود و براي فعالين اين جريان ملموس و قابل درک نبود. به اين بحث پس از توضيح پايه‌هاي اجتماعي کومله و تشکيل حزب پرميگردم.

با کومله عوامل ديگري نيز وارد اين تصوير ميشود. قبل از انقلاب ۵۷ کومله سازماني در چهارچوب چپ راديکال ايران بطور کلي است و قطب بندي‌هاي دروني اين چپ و اوضاع بين‌المللي کمونيسم زمان خود را منعکس ميکند. به اعتقاد من، تا اين مقطع جامعه كردستان و ويژگي‌هاي آن هنوز خلصت ويژه كردستاني به کومله نه‌بخشیده است. کومله سازماني سياسي کار و معتقد به کار توده‌اي است و به اين اعتبار یک پای صفينديهاي دروني کل چپ ايران در قبال مشي چريکي است. تحت تاثير مائوئيسم است و به اين عنوان گوشه‌اي از کل قطب بندي کمونيسم زمان خود در سطح جهاني است. عليرغم اينکه فعالين اصلي آن در کانون‌هاي سياسي در كردستان بار آمده‌اند و لذا بيش از ساير بخشهاي چپ ايران نسبت به معضلات جامعه كردستان و ستم ملي حساس و مطلعند، افق ويژه كردستاني‌اي را جلوي خود نميگذارند و سازماندهي خاص كردستاني را دنبال نميکنند. فعالين و رهبران اين جريان در زندانها، مانند ساير زندانيان چپ، عناصر و کادرهاي جنبش کمونيستي ايران بطور کلي شناخته ميشوند.

انقلاب ۵۷ اين وضعيت را دگرگون ميکند. تحرک عمومي توده‌اي در ايران اين جريان را بطور وسيع و علني به ميدان ميکشد. اعتقاد به کار توده‌اي و آشنائي فعالين اين جريان با نهازا و مسائل زحمتکشان کرد آن را از یک امتياز اوليه نسبت به ساير بخشهاي چپ ايران برخوردار ميسازد و حتي قبل از قيام و شکل گرفتن جمهوري اسلامي، کومله رابطه پراتيک جدي تری با جامعه كردستان و اعتراض توده‌اي در اين منطقه پيدا ميکند. اين تاثيري دوگانه داشت؛ از يکسو کومله در قياس با کل چپ ايران از رابطه نزديکترى با توده‌ها برخوردار ميشود و از سوي ديگر، كردستاني تر ميشود و از چپ

ایران فاصله میگیرد. با پیدایش جمهوری اسلامی و آغاز سرکوب کردستان، و همچنین با مشروعیت پیدا کردن رژیم اسلامی در کل کشور، مساله ملی در کردستان پایه جدیدی برای مقاومت و ادامه مبارزه در کردستان بوجود میآورد. مساله ملی و مبارزه برای حق تعیین سرنوشت، بعنوان یک کشمکش اجتماعی و بعنوان سرچشمه یک سنت مبارزاتی و اعتراضی ویژه کومله را پشتت تحت تاثیر قرار میدهد و چهارچوب سیاسی و فکری ویژه‌ای را به آن تحمیل میکند.

همینجا لازم است قدری درباره مساله ملی صحبت کنم تا بتوانم آن نحوه ویژه‌ای که این مساله بر کومله و سپس بر حزب کمونیست ایران تاثیر میگذارد را توضیح بدهم. بنظر من در عصر ما مبارزه ملی فاقد هرگونه پایه واقعی در مناسبات و زیربنای اقتصادی جامعه است. عصر ما مدتهاست که عصر انقلاب کارگری است. مدتهاست که رهائی ملی فی نفسه میسر گذار به هیچ حلقه بالاتری در تکامل مناسبات تولیدی و در بهبود اوضاع توده مردم نیست. در دوران استقلال مستعمرات این حکم صادق نیست. در این دوره مبارزه ملی یک پیش شرط بنیادی تکامل سرمایه‌دارانه جامعه است. برای دهها کشور در آفریقا و آسیا و آمریکای مرکزی و جنوبی مبارزه ملی یک امر واقعی و تلاشی برای رفع موانع واقعی رشد سرمایه‌داری بود. در دوره ما چنین نیست. اما این اهدا به معنی مادی نبودن مساله ملی و بی ربطی تاریخی آن نیست. ستم ملی شکلی از ستم است که هنوز بر بخشهای وسیعی از مردم جهان اعمال میشود. این یک درد واقعی است که لذا همراه خود مقاومت علیه آن و مبارزه علیه آن را بهار میآورد و این مبارزه و مقاومت ذهنیت و عمل سیاسی توده‌های وسیعی از کارگران و زحمتکشان را شکل میدهد. ستم ملی ناسیونالیسم و مبارزه ناسیونالیستی را بوجود میآورد و زنده نگه میدارد. از میان رفتن زمینه‌های اقتصادی مساله ملی خود بخود به ستم ملی را از بین میبرد و نه ناسیونالیسم را، بعنوان پاسخ بورژوازی به این مساله و بعنوان سنت سیاسی اعتراض علیه ستم ملی، از صحنه محو میکند. مساله ملی بهرحال باید با رفع ستم ملی پاسخ بگیرد، حال چه با وحدت ملتهای مختلف با حقوق و امکانات برابر در یک چهارچوب کشوری وسیع و چه با استقلال و کسب حق حاکمیت ملت فرودست.

مساله ملی و مبارزه ملی در کردستان یک امر واقعی بود. اما اینکه این مساله به صدر مسائل جامعه کردستان رانده شد و احزاب سیاسی اصلی در کردستان را حول خود فعال کرد از اینرو بود که مساله ملی، در شرایطی که بنظر میرسید انقلاب ۵۷ عملاً توسط ضد انقلاب اسلامی از ریل خارج شده و با سرکوب شده است، چهارچوبی برای تداوم

اعتراض سياسي فراهم ميگردد. براي پورژوازي كرد از نظر برنامه‌اي مساله ملي كل پلانفرمش بود و از نظر سياسي امكاني بود براي ادامه چك و چانه زدن و امتياز گرفتن از دولت مركزي كه با آغاز زوال حكومت شاه ممكن شده بود. براي كوميته و براي زحمتكشان اين سنگري براي ادامه فعاليت گسترده سياسي بود، چهارچوبي، ولو بسيار محدودتر، براي ادامه مبارزه‌اي كه رفع ستم ملي تنها يك جزء آن بود. | بهرحال به پيش رانده شدن مساله ملي گواه زنده شدن و فعال شدن ناسيوناليسم كرد و مسلط شدن افق مبارزاتي و مطالبات آن در كل جامعه بود.

به اين ترتيب ناسيوناليسم در سرنوشت كوميته نيز شريك شد. جناح چپ اين ناسيوناليسم در صحنه مبارزه حزبي نيروثي مناسبتر از كوميته نميديد و لذا بعنوان يك پايه دوم، و بعنوان نيروثي كه قدرت بسپج وسيع و اجتماعي در خود ميديد، به اين جريان ملحق شد. ناسيوناليسم در درون كوميته همچگه پرچم مستقلي بلند نكرد. وجود اين سنت در درون كوميته اساسا خود را در انتقاد ضعيف كوميته به ناسيوناليسم به مثابه يك سنت و يك گرايش سياسي، اخذ روشهاي عملي فعاليت از اين جريان، درجه‌اي از بر حق دانستن و مترقي شمردن ناسيوناليسم كرد در كل صفوف تشكيلات، و نماير آن نشان مي‌داد. از نظر فكري نيروي ناسيوناليسم در كوميته، درست مانند چپ سراسري، در پس خلق گرائي پنهان شد. كردهايي كردن، سازش با باورهاي مذهبي، بي‌اعتنائي به مساله برابري زن، بالا گرفتن كيش اسلحه و تحقير مبارزه سياسي و تشكيلاتي، و امثالهم، كه توسط حزب دموكرات بعنوان مضمون سياسي ناسيوناليسم كرد صريحا شوريزه ميشد، در كوميته تحت پوشش احترام به اعتقادات توده‌ها و ملزومات كار توده‌اي توجه ميشد.

كنگره دوم كوميته (۲) تعرض جدي سوساليسم راديكال به پوپوليسم بود. با عقب نشيني پوپوليسم چتر استار از روي ناسيوناليسم كرد نيز برداشته شد و در طول دوره‌هاي بعد مبارزه ضد پوپوليسمي مضمون انتقادي ضد ناسيوناليسمي صريحي به خود گرفت. ناسيوناليسم نيز در اين دوره عقب نشست. حاضر شد وجودش در كوميته و سهمش در گسترش فعاليت آن رسماً انكار شود. اما همچنان بعنوان يكي از گرايشات اجتماعي و يكي از سنتهاي مبارزاتي موجود در كوميته به بقاء خود ادامه داد و تا همين امروز از نبرد چريكي خود در درون حزب ما عليه پيشروي هاي گرايشات ديگر دست برنداشته است.

كنگره دوم كوميته به راستي كنگره ماركسيسم انقلابي بود. همان چهارچوب موقت همزيستي سوساليسم كارگري و راديكاليسم چپ ايران در كوميته نيز به فلسفه موجوديت

تشکیلات تبدیل شد. به چند عامل باید اینجا توجه کرد. قبل از کنگره دوم، کومله از نظر تئوریک به جناح راست چپ ایران تعلق داشت. خوشبختانه تئوری نقش زیادی در پراتیک کومله نداشت. این راست روی تئوریک تحت الشعاع یک پراتیک چپ در عرصه سیاسی که رابطه نزدیک کومله با زحمتکشان و منافع آنها را بهمان میگرد قرار داشت. اما در هر حال چپ ایران که کومله را از بیرون و بعنوان یک خط مشاهده میکرد آن را در قطب راست خود قرار میداد. بخش زیادی از مقاومت پوپولیسیم در برابر مارکسیسم انقلابی در مقیاس سراسری مدیون این بود که به زعم آنها یک سازمان معتقد به تز "نیمه فئودال و نیمه مستعمره" قدرتمند و با نفوذ در میان زحمتکشان در کردستان وجود دارد. مائوئیسم ظاهراً، علیرغم ورشکستگی بین‌المللی‌اش، در کردستان هنوز نمونه‌های موفق بدست میداد. تز محوری بودن روستاها داشت صحت خود را ثابت میکرد. وقایعی نظیر رابطه گنگ کومله با شیخ عزالدین حسینی (که برای جناح راست پوپولیسیم نمونه منتهب مترقی بود) و دفاع کومله (با هر تبصره‌ای) از کاندیداتوری مسعود رجوی در انتخابات ریاست جمهوری نیز دست این جریان را تقویت میکرد. کنگره دوم این را خاتمه داد. زیر پای کل پوپولیسیم در مقیاس سراسری با کنگره دوم کومله چارو شد. پیروزی مارکسیسم انقلابی در مقیاس سراسری بدون این کنگره قطعاً امری به مراتب دشوارتر میشد. اما، در عین حال کومله با کنگره دوم اساساً تنها بارزترین اشکال وجودی پوپولیسیم را هدف حمله قرار داد. بخش زیادی از به چپ چرخیدن کومله و تقویت مارکسیسم انقلابی در کومله به دوران پس از کنفرانس ششم (۳) تا کنگره موسس حزب (۴) و حتی پس از آن برمیگردد. بعبارت دیگر، کومله بدواً از بالا، در سطح رهبری خود به پوپولیسیم تعرض کرد. تعمیق مضمونی این نگرش در خود این رهبری، گسترش آن در بدنه تشکیلاتی کومله و عقب راندن سنتهای دیگر در کل جریان اجتماعی‌ای که کومله نام داشت در طی مراحل بعدی صورت گرفت. برخلاف ناسیونالیسم که همچنان در اشکال متفاوتی به بقاء خود ادامه داد، پوپولیسیم نهایتاً واقعا مضمحل و منحل شد. این تقدیر سراسری این جریان نه فقط در ایران بلکه در مقیاس جهانی بود.

قبل از اینکه به تشکیل حزب برسیم هنوز باید یک فاکتور دیگر را وارد تصویر کنیم. در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست (۵) مارکسیسم انقلابی بعنوان یک چهارچوب همزیستی سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ غیر کارگری ترک خورد. ما طبعاً به اهمیت این واقعه به روشنی که امروز از آن صحبت میکنم واقف نبودیم. اما، با هر برداشتی که آروز داشتیم، محور کنگره اتحاد مبارزان فراتر رفتن از سیاست و برنامه (که

هرچم پیروزی مارکسیسم انقلابی بود، و طرح مساله پراتیک اجتماعی یک سازمان کمونیستی بود. اینجا دیگر بحث طبقه کارگر بعنوان شاخصی در تعریف یک سازمان بعنوان سازمان کمونیستی مطرح شد. این کنگره بحث خود را تحت نام سبک کار کمونیستی فرموله کرد. اما همانجا گفت که این امری فنی و تشکیلاتی نیست و تماما به این مربوط میشود که سازمان کمونیستی موضوع کار خود را چه بخشی از جامعه قرار داده است و در درون این بخش چه انقلاب و چه آرمائی را سازمان میدهد. امروز اگر بخواهم تصویری از اتفاقی که در این کنگره افتاد بدهم میگویم در این کنگره سوسیالیسم کارگری به چپ رادیکال اعلام کرد که کافی نیست سیاست و برنامه‌ات کمونیستی باشد. باید بهائی و اینجا در درون طبقه و برای انقلاب کارگری پراتیک کنی. بنظر من سوسیالیسم کارگری از برنامه مشترک تا کنگره مؤسس این پیشروی را کرد که محدودیت چهارچوب نظری موجود و ضرورت تفهیر جریان مارکسیسم انقلابی به یک حرکت کارگری کمونیستی پراتیک را به کل جریانات دخیل در حزب قبولاند. از نقطه نظر این جریان اگر حزب کمونیست ارزش داشت برای این بود که قرار بود ظرفی برای فراتر رفتن از جریان مارکسیسم انقلابی ایران و شکل دادن به یک پراتیک کمونیستی در درون طبقه کارگر باشد. اما در حالی که مارکسیسم انقلابی بعنوان تابلوی حزب و بعنوان شالوده نظری و سیاسی آن تثبیت شد، کارگری شدن بعنوان یک "جهت گیری و یک اولسویت"، بعنوان یک استنتاج منطقی از مارکسیسم انقلابی و مرحله‌ای در تکامل آن طرح شد.

با کنگره اتحاد مبارزان کمونیست موازنه سیاسی و نظری جدیدی میان گرایش‌ات اجتماعی مختلف در درون جریان حزبی بوجود آمد. حزب کمونیست بر مبنای این چهارچوب جدید که در آن بهرحال ناکافی بودن چهارچوب مارکسیسم انقلابی و ضرورت فراتر رفتن از آن به نفع کارگری شدن و سوسیالیسم کارگری تاکید شده بود، تشکیل شد. اما این موازنه جدید هم بهرحال یک ظرف موقت برای همزیستی و تحرک گرایش‌ات اجتماعی دخیل در حزب بود. هزار و یک نمونه در تمام طول دوره پس از تشکیل حزب وجود دارد که نشان میدهد چگونه همه این جریانات و سنتها در چهارچوب جدید به حیات و فعالیت خود ادامه دادند. پس از تشکیل حزب مرحله دوم شکسته شدن قالب مارکسیسم انقلابی توسط سوسیالیسم کارگری آغاز میشود. در ایندوره حزب ما شاهد پیدایش ادبیهاتی است که اهدا در سنت رسمی تاکنونی‌اش ریشه نداشت. بحث کار در درون طبقه کارگر، مبنای سازماندهی و آژیتاسیون کارگری، درک مکانیسم‌های "خود سازماندهی" طبقه کارگر، تبیین انقلاب روسیه از زاویه تحول اقتصادی و نقد سرمایه‌داری دولتی، طرح شعار آزادی،

برابری، حکومت کارگری، بهانه حقوق زحمتکشان در کردستان، و غیره بهش از آنکه از چهارچوب سنت ضد پوپولیستی مایه بگردد و به مباحثات برنامه‌ای مارکسیسم انقلابی مدیون باشد، استنتاجات مستقیم از آرمان کمونیسم و از وجود اجتماعی کارگر و نیازهای اوست. اینجا دیگر ادبیات سوسیالیسم کارگری را مستقل از چهارچوب رادیکالیزه شدن چپ غیرکارگری ایران و مستقل از سابقه پلمیک‌های مارکسیسم انقلابی میبینیم. سوسیالیسم کارگری در حزب کمونیست، در قضائی که تعهد کنگره موسس به "کارگری شدن" بوجود آورده است، بتدریج خودآگاه میشود. دنال تاریخ مستقل خود در گذشته و دورنمای سازش نکرده خود در آینده میگردد. ادبیات خود را بوجود میآورد، نقد خودش را تمیز میکند و تدقیق میکند و بالاخره یکبار دیگر آخرین قالب همزیستی گرایشات درون حزب را بهزیر سوال میکشد.

در تمام طول دوره پس از تشکیل حزب بحث کارگری شدن و بالاخره کمونیسم کارگری ناگزیر خود را در انتقاد به پراکتیک حزب و در انتقاد به موازنه فکری و سیاسی که در حزب میان تمایلات و سنتهای مختلف وجود دارد یافته است. گرایشات دیگر در حزب تا این اواخر با این گرایش انتقادی راه آمده‌اند. اما از کنگره دوم حزب و بویژه از کنگره ششم کومطه به بعد کشمکش این سنتها در درون حزب وارد مرحله جدید و تعیین کننده‌ای میشود که پائینتر از آن صحبت میکنم.

خلاصه کنم. حزب کمونیست ایران یک حزب چند پنی است. سنتهای اجتماعی مختلف در تشکیل این حزب شرکت کرده‌اند و میکوشند از این حزب به عنوان ابزار حرکت و پیشرفت خود استفاده کنند. اینها عبارتند از ۱ - تاسیونالیسم کرد که ضعیف ترین و منکوب شده ترین گرایش در حزب است. این گرایش اساسا در تلقیات و باورهای خودبهدودی تشکیلات ما در کردستان، و امروز در خارج کشور، لانه کرده و تنها در مقاطع خطر و آنهم هنگامی که میان جریانات اصلی در حزب شکاف بروز میکند فعال میشود و سخنگو و پرچمدار موقت پیدا میکند. ۲ - رادیکالیسم چپ. این جریان عمیقا ضد پوپولیست است و اساسا در چهارچوب موقعیت ذهنی حزب در قیل از کنگره دوم باقی مانده است. این جریان حاصل نهایت رادیکالیزاسیون چپ انقلابی غیر کارگری ایران است. بنا بر ماهیت خود این جریان یک جریان ناپایدار است و در مقیاس اجتماعی و خارج از حزب کمونیست ایران نماینده‌ای ندارد. این جریان، جریان غالب در حزب کمونیست است و بویژه از نظر پراکتیکی به بخش اعظم فعالیت حزب شکل میدهد.

۳ - کمونیسم کارگری.